

کروپاسیندو و گدا

نوشته برافولا موهانتی

دانهای بدون درنگ به پیرمرد پناه دادند و چهار پیتای باقی مانده را نیز برای شام او گذاشتند و خود فقط آب نوشیدند.
قدر طول شب آنها در باره مشکل پیرمرد با هم صحبت کردند و به هم می گفتند که او آنقدر پیر و ضعیف است که اگر پول و غذای کافی داشتیم می توانستیم او را پیش خود نگاهداریم و از او پرستاری کنیم.
خدایوندگار ویشنو می دانست که زوج برهنه چندی می گویند و آنها را تریک نمود. سپیدمرد که کروپاسیندو و همسرش بیدار شدند متحیر شدند. خانهٔ بگی آنها تبدیل به قصری شده بود و پیرمرد ناپدید شده بود. آنها متوجه شدند که چه اتفاقی افتاده و زانو زدند تا خدایوندگار ویشنو را برای مهربانش دعا کنند.

پول فقط وسیلهٔ گذران زندگی است. زندگی در بیستگوتای بعضی سرزمین خدایان پایان می یابد. همه می خواهند به آنجا بروند ولی فقط آنهایی که پرینا (پاراسای) دارند به آن می رسند. در ایالت آریسا ضرب المثلی هست که می گویند:
هدف از مسرت دنیای سمون دارما است
و فقط توسط دارما سستی سوان به خدا رسید
مردم عمر خود را به دنبال دارما یعنی کردار نیک و مابری دیگران به هر صورتی، می گذرانند. میهمان نوازی بسیار اهمیت دارد. کشت درختان که برای مسافران سایه و میوه فراهم کند، گشمن چند برای نوشیدن آب، پناه و غذا دادن به فقرا از کارهای نیک است. بسیاری از دارما سلا (استراحتگاه) ها در هتد توسط شرویشندان به منظور میهمان نوازی ساخته شده است.

اهدای دهگه از پذیرایی میهمان خوشحال می شوند. به میهمانان غذا، لباس و هدیه داده می شود. هنگامی که میهمانان از راه می رسند به آنان کانهای آب می دهند تا دست و صورت و پاهای خود را بشویند. سپس به آنان گلبه یا صندلی می دهند که بر روی آن بنشینند. در گذشته به آنها شربت می دادند ولی امروزه مرسوم است که با فنجانی چای از آنها پذیرایی می شود. هیچگاه از میهمانان سؤال نمی شود که آیا چیزی خورده اید و آیا مایل دارید که چیزی بخورید یا بنوشید؟ غذا جلوی آنها گذاشته می شود و دور از آب است که میهمانان غذا را رد کنند. میهمان نوازی به معنای آن است که شما خود را کاملاً در اختیار میهمانان و بیگانگان بگذارید.

میهمان نوازی در دهگه من امری طبیعی است. میهمانان در هر ساعتی از شبانه روز فرا می رسند و همیشه مستمندان مبارک است. هیچکس از آنان نمی رسد که چهار آینه ابدانه با چه مدت قصد ماندن دارند. آنگاه به یکی از افراد خانواده تبدیل می شوند.

میهمان نوازی از آداب مذهبی به شمار می رود و بیگانه هرگز نباید ناخشنود دهگه های را ترک کند. کسی چه می داند شاید او ویشنو خدایوندگار نگاهبان باشد که تغییر شکل داده است.
برای کودکان افسانه های گوناگون نقل می شود که چگونه باید نسبت به بیگانگان مهربان و میهمان نواز باشند. ویکی بود یکی نبود. برهنی بود که کروپاسیندو نام داشت. کروپاسیندو ازواج کرده بود ولی فرزندی نداشت. او مهربان، متین و به قدری بخشنده بود که تمام ثروت خود را به فقرا داد و بالاخره روزی رسید که او و همسرش حتی برای خوردن هم چیزی نداشتند.

روزی همسر او گفت: ما که خوشخواندی نداریم، تو باید از یکی از دوستان خود استمداد کنی. در غیر این صورت ما چگونه می توانیم روزگار بگذرانیم. در حالیکه حتی چیزی برای خوردن در خانه نداریم!

«کروپاسیندو به جواب گفت: «من دوستی دارم که می تواند به ما کمک کند ولی در فاصله دور زندگی می کند. شاید اگر بروم و او را ببینم بتواند مشکل ما را حل کند».

همس مقرر شد که کروپاسیندو به دین دوست خود برود. همسر او مقداری برنج از خانه خسایه قرض کرد و با آن ده دینهای (بانگهای برنجی) پخت. او آنها را به دو قسمت مساوی تقسیم کرد که نیمی از آنرا شورش در طول سفر و نیم دیگر را خود بخورد.

خدایوندگار ویشنو از این امر آگاه بود و به منظور آزمودن سرپرستی برهنه خود را به صورت پیرمردی در آورد و به در خانه آنها رفت. او با صحنای فرزان به آنها گفت: «من روزهای بسیار است که هیچ چیز نخورده ام تقاضا دارم بپذیری برای خوردن به من بپذیر».

هنگامی که زوج برهنه به او نگرستند قلبشان سرشار از رحم شد. آنها احساس کردند که وظیفه داران از این بیگانه موافقت کنند. آنها در راه به عنوان میهمان به خانه خود دعوت کردند و همسر برهنه سهم خود از نانهای پیتا را به پیرمرد داد تا بخورد.

خدایوندگار ویشنو می دانست که فقط ده عدد نان پیتا در خانه کروپاسیندو وجود داشت و همسر او سهم خود را به او داده است. او خواست که میهمان نوازی زوج برهنه را بیشتر بیازماید. بنابراین مقدار بیشتری خواست.

دهسر برهنه سهم کروپاسیندو را هم به او داد و خدایوندگار ویشنو یکی از آن پیتاها را خورد. به این ترتیب چهار پیتا ماند که همسر برهنه آنها را برای سفر شورش نگاهداشت و آنها خود به غذا ماندند.

خدایوندگار ویشنو از قمارکاری آنها بسیار خشنود شد ولی خواست تا آنها را حتی بیشتر بیازماید پس گفت: «من خیلی ضعیف هستم و توان ران رفتن ندارم. آیا می توانم شما را در خانه شما بمانم؟»



برافولا موهانتی
توسعه و چاپ کتاب کلاسیک که به نام دهگه من، زمکی
من (۱۹۳۳) تصویری است از یک دهگه هستی در ایالت اوریسا که او در
آنجا موبد و بزرگ شده است و این کتاب به زبانهای روسی، فرانسوی و
انگلیسی ترجمه شده است. از چندین تصویر (۱۹۸۵) از آثار دیگر
اوست که در زمانی که برای کار روزانه مصروفی در سال ۱۹۶۰ به
انگستان رفته بود آن را نوشته و در آن مردم انگلیس را از نگاه خود تصویر
می کند. آخرین کتاب او در تاریخ دهگه تصویر زمکی در اواخر سال
(۱۹۹۰) به چاپ خواهد رسید.